

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۷۸) توجیه و بهانه

به آن آشنا گفتم:

- گرچه سخنان شما، تا اندازه ای، مرا با ویژگی های اشخاصِ فطرت گرا آشنا، و نسبت به این گونه افراد

علاقمند کرده است، ولی من هنوز پاسخِ سؤالاتِ اصلیِ خود را نگرفته ام و همچنان منتظرم.

پس بار دیگر می پُرسَم:

یک فردِ تابعِ سرشت، به سه سؤال شما در آن آزمون چه پاسخی می دهد؟

9

در آن گونه شرایط، چه احساسی دارد و چگونه عمل می کند؟

فرمود:

- انتظار داشتم که بتوانید، بر مبنای گفته های قبلی ام، حدس بزنید که احساس فردی و راهکارِ عملی یک فردِ فطرت گرا در آن شرایط چیست.

گفتم:

- شما کلی گویی کردید، و من در استنتاجِ مصادیقِ جزئی از مفاهیمِ کلی، همیشه مشکل داشته ام.

با لبخند فرمود:

- شاید کلی گویی های من اندک بوده اند و نیاز به تکمیل دارند!

به همین خاطر، دربارهٔ راهکار های عملیِ شخصِ فطرت گرا بیشتر سخن می گویم و، در صورت لزوم، بسته به مورد، به احساس او نیز اشاره خواهم کرد.

افزود:

- همان گونه که پیشتر بیان شد، یک شخصیتِ دارای سَجایایِ فطری، چهار گونه راهکار را با هم در نظر

می گیرد:

راه حل های فردی، گروهی، اجتماعی، و بالاتر از همه، راه حلِ قطعی

گفتم:

- بهتر است، به ترتیب، به هر یک از این راهکارها بپردازیم و نخست از راه حل های فردی شروع کنیم.

فرمود:

- شخصِ فطرت گرا، تا آن جا که بتواند، از راه حل ها و تصمیماتِ فردی اجتناب می کند، و تنها در مواردی که چاره ای نیست، یعنی موضوع کاملاً شخصی است، و یا امکانِ کارِ گروهی وجود ندارد - مثلاً در مواقعی که دیگران به هیچ وجه حاضر به همکاریِ جمعی نیستند - ناگزیر، به راه حل های فردی مَتَوَسِّل می شود.

افزود:

- البته، حتی در این گونه موارد، گرچه راه حل های فردیِ شخصِ فطرت گرا، ظاهراً، با راه حل های یک فردِ پیروِ غرایزِ انسانی مشابه به نظر می رسند، ولی از دو نظر با یکدیگر تفاوت های مهمی دارند:

یک انسانِ فطرت گرا

اولاً

همواره می کوشد تا میزانِ مصرفِ شخصی و نیز دخالتِ خود در بازار را در حدِ ضرورت نگهدارد و به حداقل

برساند؛

و ثانیاً

در بالاترین حدِ امکان، نسبت به دیگران، به ویژه افرادِ کم برخوردار و نیازمند، دلسوز و مهربان است و حال آنان را مُراعات می کند؛ مثلاً اقلامِ مازادِ ناشی از صرفه جویی هایش را، به جای عرضه در بازار، به محرومان می بخشد.

ادامه داد:

- فراموش نشود که یک فردِ فطرتِ گرا بسیار ساده زیست است و از هرگونه اسراف و تبذیر و ریخت و پاش می پرهیزد.

او فقط به قدر ضرورت، آن هم ضرورت به معنای راستینِ کلمه، خرید و هزینه و مصرف می کند.
به همین خاطر، دستش برای ایثار و بخشش و ارزان فروشی باز است.
ضمناً او، به سادگی، می تواند شغل و یا منبع درآمدِ خود را، اگر با مصالح جمع همسو نباشند، تغییر دهد.

گفتم:

- چه خوب! چنین کسی لازم نیست زیاد کار کند؛

خوشا به حالش!

فرمود:

- البته گفته هایم به این معنا نیست که شخص فطرت گرا در حدِ نیازهای خودش کار می کند.
او تا آن جا که لازم شود، و یا حتی تا آن جا که بتواند، کار مفید انجام می دهد و درآمد می آفریند، ولی خودش فقط در حدِ ضرورت، مصرف و خرج می کند.

پرسیدم:

- چرا؟

پاسخ داد:

- چون او معتقد است که

اولاً

توانایی کسب درآمد را خداوند به انسان عطا فرموده و این قابلیت باید، همچون دیگر نعمت ها، تا آن جا که **مَقْدُور و مُمِیَسَّر** است، **فعالانه** به کار گرفته شود؛

و ثانیاً

ماحَصَل و دَسْتاَوَرْد های این فعالیت ها نیز متعلق به خداوند است، و فرد، **فقط در حد نیاز**، آن هم در راه های مَشْرُوع و به عنوان رِزْقِ الهی، حق استفاده شخصی از آن ها را دارد، و مابقی باید در راه رفع احتیاجاتِ **محرومان و بهروزی اُمت** هزینه شود.

افزود:

- دستور "کار در حد توان، هزینه در حد نیاز" ریشه در باورهای برآمده از توحید دارد.

گفتم:

- باز هم کلی گویی و ارائه دستورالعمل!

چرا یک نمونه عملی را بیان نمی کنید؟

مثلاً صراحتاً بگویید که یک پزشکِ فطرت گرا در مواجهه با ازدحامِ بیماران در مطب اش چه **احساسی** دارد

و چگونه **عمل** می کند؟

فرمود:

- در این گونه شرایط، او احساسی دو گانه دارد.

طبیعتاً، از این که بسیاری از مردم بیمار شده اند بسیار اندوهگین می گردد؛

ولی شاید برایتان باورنکردنی باشد اگر بگویم که، از یک نظر دیگر، شلوغی مطب اش موجب شادی او می شود!

با تعجب پرسیدم:

- چرا؟!

پاسخ داد:

- شادمانی اش از این رو است که، به لطف خداوند، فرصت مداوای جمع بزرگی از بیماران نصیب او گشته است.

افزود:

- یک پزشک فطرت گرا، در عمل، بیماران کم برخوردار را رایگان مداوا می کند؛ از آنان که دستشان به دهانشان می رسد، فقط در حد ضرورت، حق الزحمه می گیرد؛ و مانده وجوه خود را نیز به انجام امور خیر اختصاص می دهد.

ادامه داد:

- مهم تر آن که، چنین طبیب ی، تا آن جا که بتواند، از وابستگی درآمد خود به تعداد بیماران می کاهد.

گفتم:

- یعنی از شغل طبابت دست می کشد؟!

فرمود:

- خیر. او برای کاهش و یا حتی گسستن آن وابستگی، راه های متعدد و متنوعی در اختیار دارد.

مثلاً

او می تواند در مراکز تحقیقاتی، در زمینه پژوهش درباره علل بیماری ها و روش درمان آن ها، و به ویژه یافتن

شیوه های پیشگیری از امراض به کار پردازد،

و یا

با تدریس در دانشکده های پزشکی، آموزش و پرورش نسل جدیدی از پزشکان جوان و متعهد را بر عهده

گیرد.

گفتم:

- ولی او ممکن است یک طبیب با تجربه و حاذق در حوزه تشخیص و درمان باشد نه یک پژوهشگر و استاد؛

چنین کسی معمولاً سخت علاقمند است که در همان حوزه درمان بیماران فعالیت نماید.

فرمود:

- برای او نیز راه برای گسستن آن وابستگی مسدود نیست.

کافی است وی، کار مداوای بیماران را در یک مرکز درمانی متعلق به بخش عمومی، مثلاً در یک بیمارستان دولتی، ادامه دهد.

افزود:

- آن جا، تعداد بیماران چه کم باشد و چه زیاد، او یک حقوق ماهیانه ثابت دریافت می کند؛

و

نظر به این که میزان درآمدش دیگر به تعداد بیماران گره نمی خورد، صادقانه آرزو می کند که مردم کمتری بیمار شوند.

یعنی، از این طریق،

او همسود با مردم می شود و منافع شخصی اش با منافع مردم همسو می گردند.

آن آشنا ادامه داد:

- هر کس، در هر شغل یا موقعیت، اگر به راستی خواهان باشد، همیشه، می تواند برای پایان بخشیدن به

تضاد احتمالی موجود بین منافع فردی خود و منافع جمع تلاش کند و برای آن راه حلی عادلانه بیابد.

اهمال آن کس که دست به چنین تلاشی نمی زند ناشی از تنبلی و کاهلی او نیست.

نفعش در ماندگاری و تداوم وضع موجود است.

مهم نیست که او، برای این تَعَلُّل و کوتاهیِ خود، چه دلایلی می تراشد و چه آسمان و ریشمانی را به هم می

باقَد؛

به سخنانش توجه نکنید، چون

گفته هایش صرفاً توجیه و بَهاَنه اند.

ادامه دارد